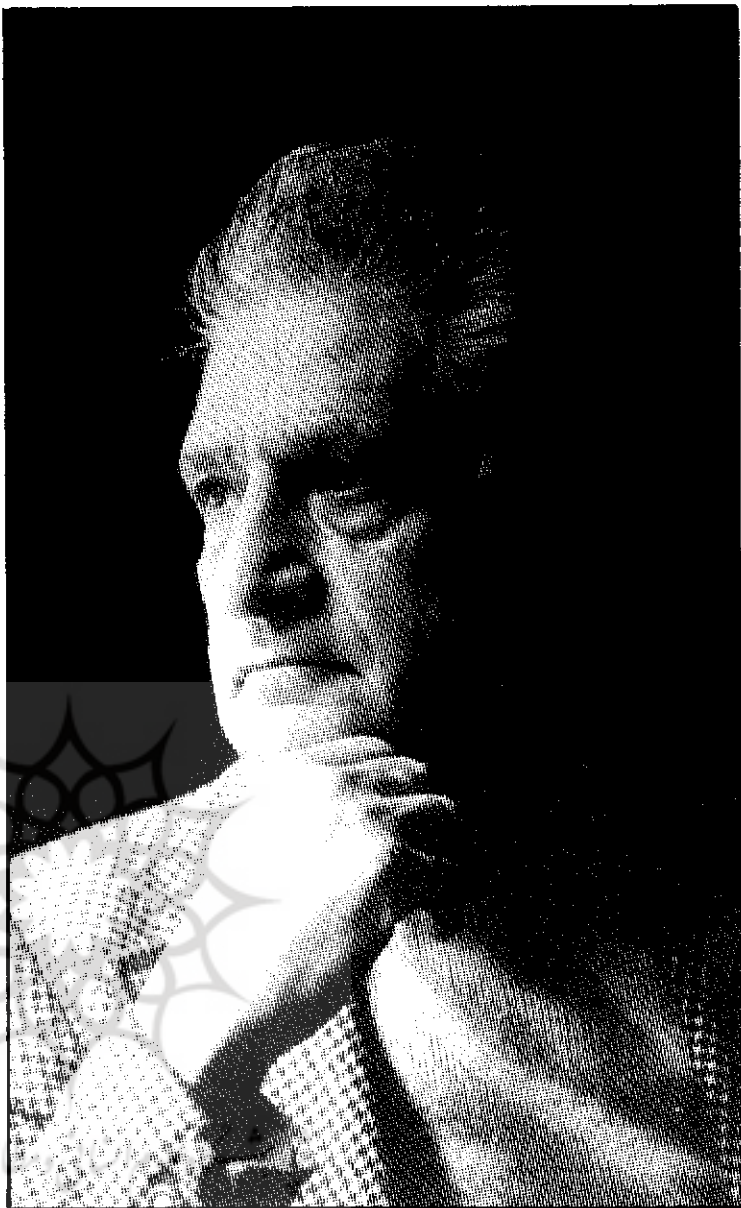


امیدی تهرانی یکی از شعرای معروف اواخر قرن نهم هجری و فن وی قصیده سرایی است گو اینکه در غزل و رباعی و مثنوی نیز دستی دارد غزلیات و رباعیات مخصوصاً ساقینامه اش بر قدرت شاعری او گواه است. سبک قصیده سرایی امیدی به سبک شعرای متقدم مخصوصاً ظهیر فاریابی است قصاید امیدی گرچه از جهت انسجام همانند قصاید شعرای سلف است ولی نوآوریهای او صبه خاصی به اشعار وی داده است که جای جای ارباب تذکره بدان اشارت کرده اند. فخرالزمانی در تذکره میخانه می نویسد:

اشعار آبدار آن یگانه روزگار به مطالعه این ذره
 بی مقدار رسیده منظومات ایشان منشیانه است و بطرز ظهیر
 فاریابی حرف زده اند اگر چه پرورش سلمان ساوجی
 نزدیک است و اما به از او سخن کرده چرا که در شعر
 سلمان ساختگی بسیار است و در اشعار ایشان مطلق
 ساختگی نیست. صاحب «نفائس المآثر» درباره
 ترجیح قصاید او بر قصاید خواجه سلمان می نگارد:
 از دوست اسفزاری که از خوش طبعان روزگار است
 مشهور است که می گفتند اگر قصاید او را در میان
 قصاید خواجه سلمان بنویسند اگر کسی انتخاب
 نماید اشعار مولانا را نقل خواهد کرد صاحب مجموعه
 اشعار می نویسد (جنگ خطی مضبوط در کتابخانه
 ملک) امیدی هزده قصیده دارد، هزده هزار عالم نام
 کرده اند. البته باید تذکر داد که در این عصر، دیگر در
 ایران از صلات دوران غزنوی و سلجوقی خبری
 نیست. اگر عنصری به یک بیت صدر بوده و بنده
 می یافت امیدی شاعر این عصر در قطعه تقاضایی
 تمنای مقداری گندم برای خویش و در قطعه دیگر
 تقاضای باری کاه برای اسب خود می نماید.

ای کریمی که در جهان کرم
 کس چو تو صدر بنده پرور نیست
 مثل طبع تو هیچ دریانی
 همچو رای تو هیچ اختر نیست
 جگرگم، یک دو لفظ من بشنو
 گرچه وقت صداع چاکر نیست
 باز تشریف بنده فرمودی
 که از آن خلعتی نکوتر نیست
 آن چنان جبهنی و دستاری
 که نظیرش بمصر و ششتر نیست
 خود نگوئی چرا نهوشیده ست
 خود نهرسی چراش برسر نیست
 بگرو کرده ام که بی برگم
 ورتو پوشیده حال چاکر نیست
 موسم رسم بنده رفت و هنوز
 هیچ از رسم او میسر نیست
 هشت ماهی که خدمت خواندم
 که از آن به زکار دفتر نیست
 گر زبهر قصیده بود عطا
 این مگرزان قصیده کمتر نیست
 پس بترکش بگویم و بردم
 که مرا هیچ وجه باور نیست
 مکن ای صدر، بنده را بنواز
 که مرا راه جز بدین در نیست
 زر بده گر نمیدهی دستار
 جو و گندم بده اگر زر نیست



● دکتر نورانی وصال

در باره امیدی تهرانی

هر چه باشد بده که در خورد است
ورنه گر هست مطلقاً گر نیست

صائم‌الدهر اسپکی دارم
که بده روز روزه نگشاید
روز چون بوز خسته می‌خسید
شب چو سگ پاس درهمی یابد
در رکوع است سال و مه لیکن
که گهی در سجود بفرزاید
پاره‌ئی کاه ارزو کرده است
مدتی رفت و برنمیاید
روز عید است و هر کسی لا بد
بطعامی دهن بیالاید
گر تفضل کند خداوندیم
پاره‌ئی کاه خوش بفرماید

روزه فتوی دهد که اندر شرع
روزه عید داشتن شاید
نام امیدی: نام مولانا امیدی خواجه ارجاسب بود.
پدرش ریاست و کدخدایی قصبه تهران را داشت. نام
پدرش بقول صاحب نفاس المآثر شیخ علی تهرانی بود
و اباعنجد از اکابر ولایت خود بوده‌اند. در
لسطایف‌نامه (ترجمه مجالس‌النفاس) نامش
سعدالدین مسعودالامیدی ذکر شده ولی همانطور که
مذکور شد نام اصلی وی ارجاسب بوده است. در
ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی از مجالس‌النفاس
چنین آمده است: نام دو برادرش لهراسف و گشتاسف
بوده است. (لهراسف بسیار خوش طبع بود اشعار
جدوهزل بسیار دارد. مناظره ترک و گیلک و چغندرنامه
او مشهور است) و به همین سبب امینی شاعر نام‌آور
نام برادران او شنیده و خندیده گفته مولانا مادر تو
شاهنامه بوده. و اما لقب و اسم سعدالدین مسعود و
تخلص امیدی را از استاد خود ملاجلال دوانی دریافت
کرد و چنانکه در لطائف‌نامه آمده در شیراز بدان نام
مشهور شد ولی شهرت اصلی او به همان نام پدری
است اما تخلصش چنانکه در همه جا مسطور است
امیدی، و این تخلص چه در قصاید و چه در غزلیها
مکرر آمده است.

تحصیلات امیدی: امیدی در بهار عمر از وطن
خود تهران بدارالعلم شیراز رفت و به سعادت خدمت
جلال‌الدین محمد دوانی نایل آمد و در اندک مدتی از
شاگردان میرز او شد. بقوی تقی‌الدین صاحب
عرفات‌العاشقین اکثر کتب متداول زمان خویش را خوانده
مخصوصاً در علم طب بیشتر کوشید صاحب تذکره
میخانه گوید: در جمیع علوم صاحب قدرت گردید
چنانچه زبان از توصیف آن افصح المتکلمین عاجز و
بیان از تعریف موزونیتش قاصر است لیکن در علم طب
آنقدر مهارت بهم رسانید که هیچیک از شاگردان
مولوی مذکور را در آن فن میسر نشد و پس از کسب کمالات
به وطن خود تهران مراجعت نمود. ارباب تذکره مینویسند
چون در زمره شاگردان ملاجلال‌الدین درآمد
مولانای مذکور نام او را از ارجاسب به مسعود تبدیل
کرد. شاه اسماعیل صفوی به مناسبتی نسبت به امیدی
خشنماک شده دستور کشتن او را داد فخرالزمانی
می‌نویسد: گویند که جاه و سامانی که لازمه اکابر است
با ایشان بوده و اوقات خود همگی به صحبت و عشرت
گذرانیده و همیشه فصحاء و شعراء از ایشان صله
می‌یافته‌اند و مردم اهل را به طریقی رعایت می‌فرموده

که خاطرخواه ایشان بوده باشد. امیدی دودفعه از بیم
کشته شدن از ری به سمرقند گریخته در آنجا سکونت
اختیار کرد و در ضمن به تحصیل علم مشغول گردید.
علت سخط پادشاه معلوم نیست اما همین قدر روشن
است که امیریار احمد اصفهانی معروف به امیر نجم
ثانی (بعد از امیر نجم زرگر نخستین وزیر شاه اسمعیل
که در سال ۹۱۸ بدست عبیدالله ازبک کشته شد به
وزارت پادشاه صفوی رسید) از او وساطت کرده عفو
شاعر را از سلطان خواستار شد. شاه نیز امیدی را مورد
عفو قرارداد. امیرنجم بوسیله بیکی شاعر را در
سمرقند از این امر آگاه ساخت امیدی نیز قصیده‌ای
که چند بیت آن ذیلاً نقل می‌شود سروده به طهران
رهسپار گردید.

از کجا می‌رسی ای هدهد فرخنده قدم
ای تاج سرورس حلقه مرغان حرم
بال افشانی تو در نظر منتظران
خه شتر از جلوه طاوس و شهبان ارم
مزه‌ها آوری از غیب به کاشانه ما
همچو جبریل که آیات در آرد به حرم
چه نشان می‌دهی از مقدم جمشید نخست
چه خیر داری از اقبال سلیمان دوم
نجم ثانی که نباشد بدو کونش ثانی
ور دگر جا بود الله تعالی اعلم
سفر و توقف در اصفهان: از سفر و توقف در
اصفهان در هیچ تذکره‌ای سخن نرفته ولی نگارنده
ضمن تفحص در اشعار وی به چند قطعه برخورد که
نشانه سفر شاعر به اصفهان است ولی گویا مردم آن
خطه نسبت به وی بی‌مهری کرده در بزرگداشت او
نکوشیده‌اند زیرا شاعر سه قطعه درهجوی خلق
اصفهان سروده که در زیر درج می‌شود.

به خدایی که هر که بنده اوست
در دو عالم حقیقت آزادست
کاصفهان بی‌حضور مخدومان
اصفهان نیست وحشت آبادست
* * *

سگ به از مردمان اصفاهان
بوفاء و وفاق و پویه و دم
آن چنان بدخلان دون همت
همه از عالم مروت گم
همه درنده پوستین چون سگ
همه مردم گزای چون کزدم
زن و فرزندشان و یک جو زر
دل و جانشان و دانه گندم
بچه بتوان شناخت خرزانان
بسرزای گوش و گردی سم
این چه بخل است وین چه اسماک است
هم عفی‌الله سگی مردم قسم
پس دریغ آیدم چنین شهری
بگروهی همه چو دردی خم
مردمی اندرو مجوی ازانک
همه چیزی در اوست جز مردم
* * *

نفاق و بخل در اهل سهاهان
چنان در تشنگی چون ریگ دیدم
بزرگ و خردشان دیدم در ایشان
وفا در سگ کرم در دیک دیدم
سفر به کاشان: از مسافرت امیدی به کاشان نیز

مانند سفر او به اصفهان در هیچ تذکره‌ای اشاره نشده
است ولی قطعه ذیل که وی درباره کاشان سروده
حاکمی از سفر شاعر به کاشان و توقف در آن شهر
است.

نیست شهری چو خطه کاشان
به حقیقت ز شهرهای عراق
که نیایی در او خسارت و بخل
که نبینی در او دروغ و نفاق
خواجگانی در او بنام و بنگ
هر یکی حانمی علی‌الاطلاق
همه را سروری به استمداد
همه را خواجگی به استحقاق
هم خورنده ولی همه دشنام

هم دهنده همه و لیک طلاق
امیدی که با شاگردی نزد جلال دوانی مقام بلندی
در ادب و حکمت بدست آورده بود شاگردانی نیز
تربیت کرد که یکی افضل نامی است که در تاریخ مرگ
شاعر از او ذکری به میان می‌آید، دیگر حیرانی
نیشابوری است که از غزلسرایان معروف قرن دهم
هجری است. پسر امیدی خواجه محمدظاهر رازی هم
مانند پدر شعر می‌سروده و برادرزاده اش خواجه
محمدشریف هجری طهرانی از غزلسرایان قرن دهم
هجری است (این خواجه محمد شریف پدر
اعتمادالدوله جهانگیری از اعیان دربار جهانگیر در
هند و جد نوریجهان بیگم ملکه معروف هندوستان
است).

گشته شدن امیدی: ارباب تذکره متفقاً به کشته
شدن امیدی بدست شاه قوام‌الدین نوربخشی بر سر
باغ امیدآباد اشاره می‌کنند. تفصیل واقعه بدین قرار
است که شاه قوام‌الدین نوربخشی پسر شاه
شمس‌الدین بن شاه قاسم نوربخشی در این دوره
ریاست صوفیه نوربخشی را داشت و بسیار با نفوذ بود و
میردان بسیاری گرد او جمع آمده بودند. وی مقام
ارشاد را با سیاست درآمیخته با ساختن قلعه و
جمع آوری مردان سباهی باعث رعب اهالی ری گشته
بود. با مخالفین خود بشدت رفتار می‌کرد و هر که
علمی بر ضد او می‌افراخت به نوعی بدست یاران و
میردان او از بین می‌رفت. اقتدار وی تا زمان ورود شاه
طهماسب صفوی به حضرت شاه عبدالعظیم ادامه
داشت حسن بیگ روملو می‌نویسد: در اوائل
جمادی‌الثانی درحین سعادت و کامرانی در حوالی
تهران نزول نمود (شاه طهماسب اول) در آنجا حکم بر
گرفتن امیر قوام‌الدین نوربخشی صدور یافت تفصیل
این مجمل آنکه شاه قوام‌الدین نوربخشی از زنده
درویشی که خلعت جاودانی است برآمده پا از حد خود
بیرون نهاده بطریق پادشاهان عالی تبار و خوانین
ذوی‌الاقتدار سلوک می‌نمود و شب و روز باسگ و یوز
در شکار بود و بطریق اکاسره و قیاصره حجاب در
ابواب بیوت خود نصب کرده ایشان هیچ فردی از
افراد انسانی را نمی‌گذاشتند که به مجلس او در آید و
از هر کس اندک کاری که مرضی طبع او نبود سر میزد
جمعی را شب بر سر او فرستاده به قتلش می‌آوردند.

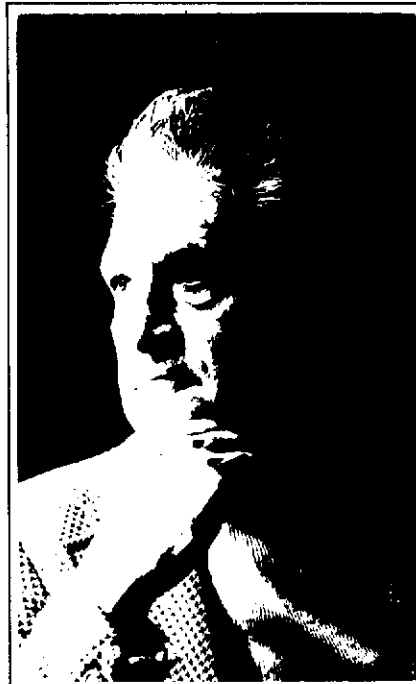
چو تیره شود مرد را روزگار
همه آن کند کش نیاید بکار
در این اوان که اردوی همایونی در حوالی امام‌زاده
واجب‌التعمیر امامزاده عبدالعظیم بود اهل ری چون
سالها لگدکوب ظلم او (قوام‌الدین نوربخشی) بودند و

جانها به لب و کارد به استخوان رسیده بود از وی شکوه کردند بار اول آن جناب فضایل مآب قاضی محمدولد قاضی شکرالله که از بزرگان زمان به مزید ادراک و شیرین کلامی ممتاز و مستغنی بود، به تکلم درآمده گفت ای شاه قوام‌الدین شما پادشاهید یا درویش، وی جواب داد که من درویشم. حضرت قاضی فرمود که سبب ساختن قلعه و جمع آوری جبه و جوشن چیست، وی سکوت اختیار کرد، باز قاضی گفت شما در سفک دم به مرتبه‌ای اسراف نمودید که جهانیان عیب‌خان از یک وقاسم جلاد را فراموش کردند و اسامی مقتولان را که به تیغ او کشته شده بودند شمردن گرفت چون به مولانا رسید منکر شد، شاه دین پناه فرمودند که اگر شما او را به قتل نمی‌آوردید چرا املاکش را متصرف می‌شدید. در این اثنا میرقیضی که معرف اردوی همایون بود گفت ترا چه حد آنکه به پسر سیدمحمد کمونه تقدیم کنی. شاه دین پناه فرمودند که راست می‌گوید بر خیز که جای تو نیست بعد از گفت و گوی بسیار و مناظره بیشمار بر آن حضرت چون آفتاب روشن گشت که دعوی او کاذب و سیادتش غیرواقع است بنا بر آن حکم عالی به گرفتن او صدور یافت و چند روز در خانه قاضی جهان محبوس گشته بعد از آن او را به قلعه النجف فرستادند. صاحب عرفات العاشقین با اختلافی در این باره می‌نویسد:

امیدی چون مردی حکیم بود با صوفیه نوری بخشی که در آن هنگام در شهرری و اطراف نفوذ بسیار داشتند در افتاد و پیشوای ایشان شاه قوام‌الدین بن شاه شمس‌الدین بن شاه قاسم نوری بخشی مریدان خود را تحریک کرده وی (امیدی) را در ۹۲۵ یا ۹۲۹ کشتند. این واقعه بر مخالفین این طریقه بسیار گران آمد چنانکه شاه طهماسب اول چون در جمادی الاخر ۹۴۰ در تهران بود هنگامی که به زیارت امامزاده عبدالعظیم می‌رفت مردم از شاه قوام‌الدین و ستمهای فراوانی که کرده بود بروی شکوه بردند وی فرمان داد گرفتارش کردند و به مجلس وی بردند و قاضی محمد ورامینی که از بزرگان ری بود در آن مجلس به او خطاب کرد و گناهان وی را یک یک گفت و لشکر گرد آوردن و قلعه ساختن او را برای جنگ با صوفیه فاش کرد و کسانی را که به کشتن آنها فرمان داده بود یک یک نام برد چون به امیدی شاعر رسید وی منکر شد. اما شاه طهماسب به او پرخاش کرد که چرا وی را کشتی و املاکش را بردی و او را بر زندان فرستاد. سپس می‌نویسد: پادشاه جنت مکان شاه طهماسب به خون وی آن بزرگ عالیقدر را گرفته در پیش مشعل رویش را سوزاند و به این زجر هلاک کرد که تو صاحب این بیت را شهید کرده‌ای

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که ترکی سرانگشت و صفحه بشماری
(بیت فوق در قصیده‌ایست که امیدی در منقبت حضرت امیرالمومنین (ع) سروده است.)

حسن روملو در احسن التواریخ (ص ۱۷۷) در ذیل متوفیات سال ۹۲۹ می‌نویسد: امیدی طهرانی به حدت طبع سلیم سرآمد شعرای دوران بود، میان او و شاه قوام‌الدین نوری بخش بواسطه باغی نزاع واقع شد، در این سال بایندر اولاد را با جمعی، شب بر سر مولانا امیدی فرستاد، تا چند زخم بر آوردند و به رحمت الهی پیوست و از غضب منتقم جبار و خشم احمد مختار نیندیشید.



■ اگر عنصری به یک بیت صد
برده و بنده می‌یافت، امیدی شاعر
این عصر در قطعۀ تقاضایی تمنای
مقداری گندم برای خویش و در
قطعۀ دیگر تقاضای باری گاه برای
اسب خود می‌نماید.

■ امیدی در اشعار خود کنایات
صریحه به خواجه قوام‌الدین
می‌گفته و همین کنایات سرانجام به
قتل وی منجر گردید.

احمد امین رازی مینویسد:

و شاه قوام‌الدین بن شاه شمس‌الدین بعد از فوت پدر خود (صواب چنین است بعد از فوت جد خود شاه قاسم بن سید محمد نوری بخش که در ۹۲۷ وفات یافت) (حیب السیر جلد ۴ ص ۶۱۱ و ۶۱۲) بر وساده بزرگی تکیه زده، مرتبه‌اش از آباء و اجداد درگذشت و بتدریج خلق کثیری تن بهم آغوشی او در داده عجب و نخوت بسیار بهم رسانید چنانچه مولانا امیدی بر سر آن رفت و خود نیز سر در سر آن کرد، مفصل این مجمل آنکه مولانا امیدی را باغی بود موسوم به باغ امید

بیت

برده رضوان بهشت از بی و پیوندگری
زه‌ران فضله که انداخته بستان پیرای
و نخوت شاه قوام‌الدین رسته طمع را به حرکت
آورده، مافی الضمیر خود را به مولانا انهاء نمود، و مولانا ابا از این معنی نموده دست رد بر سینه ملتمس وی نهاد، قضا را گذر شاه قوام‌الدین بعد روزی چند

بر آن باغ افتاد، فرمود تا چند نهال آنرا بیفکنند، چون خبر به مولانا رسید، بر زبان آورد که این نوع اعمال از خر و گاو صادر می‌شود عجب می‌آیدم که شاه بدین شیوه عمل نموده باشند و شاه قوام‌الدین این سخن را ذخیره خاطر گردانید پس از چند وقت جمعی را بفریفت تا شبی آن دوحه ریاض فضل را از پای درآوردند، چون شاه اسمعیل در همانروز رخت بعالم جاودان کشیده بود (شاید بجای در همانروز «در همان زودی» بوده و تحریف شده باشد زیرا که شاه اسمعیل شب دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ وفات یافته و چنانچه امیدی در پایان سال ۹۲۹ کشته شده باشد باز هم با مرگ شاه اسمعیل هفت ماه فاصله دارد) بازخواست آن خون در تعویق افتاد، چون افسر خسروی بفرق شاه طهماسب آراستگی پذیرفت شنید که کس بسیاری تن بتابعیت او در داده‌اند و قلعه‌ای در کمال حصانت بنا فرموده و قرب هفتصدالجین تربیت فرموده، هرآینه درصدد استیصال اقبال او گردیده تا وقتی که از خراسان معاودت فرمود، شخصی را فرستاد تا شاه قوام‌الدین را مقید و محبوس ساخته با خویشان امیدی به قزوین که در آن وقت دارالملک بود رسانیدند و پس از آن پادشاه خون مولانا امیدی را بهانه ساخته، فرمود تا مشعل بر سر و روی او بداشتند بعد از آن در یکی از قلاع معتبر محبوس گردانیدند تا هنگامیکه قضا و قدر قصد ودیعت حیات او نمودند.

نظم

بچشم عجب و تکبر نظر بخلق مکن
که دوستان خدا ممکن‌اند در او باش
از آنچه فیض خداوند بر تو می‌باشد
تو نیز در نظر بندگان حق می‌باش
جو دور دور تو باشد مراد خلق بده
چودست دست تو باشد درون کس مخراس
و شاه قوام‌الدین احبانا بگفتن شعر مبادرت
می‌نموده، این بیت از جمله منظومات اوست
گرچه یکچند فلک پیرو بدکیشانست
عاقبت کار بکام دل درویشانست
و تاریخ گرفتاری وی را خواجه هدایت‌الله مشرف
اصطبل چنین یافته:

دی میرطرشتی درشتی صفت از قهر
میگفت که بیزار از این خاک بگشتم
خاک سیاهی بود، زمن گشت طرشتی
بگذاشتم و از همه عالم بگذاشتم
آبادی آن موجب ویرانی من شد
تاریخ گرفتاری من گشت «درشتم»

(حواشی احمد گلچین معانی بر تذکره میخانه)
بهر حال مسلم است که کشته شدن امیدی بدست کسان خواجه قوام‌الدین نوری بخشی بر سر باغ امیدآباد بوده است و علت آنهم همانطور که حسن بیگ روملو بیان کرده حرص و آز فراوان خواجه قوام‌الدین به ضبط املاک این حدوده بوده است زیرا امیدی از دادن باغ خود امتناع می‌نمود و در نتیجه خواجه قوام‌الدین را به قتل خود برانگیخت. البته سوء خلقی امیدی نیز در کشته شدن او بی‌تأثیر نبوده است چنانکه صاحب آتشکده می‌نویسد: در اکثر قصاید شکایت از اهل طهران کرده هر چند گنجایش دارد اما چون خود هم از اهل آن ولایت است چندان اصرار لازم نبود، سوء

خلقی داشته تا آنکه به تحریک قوام‌الدین نوربخشی به جهت مزرعه‌ی در همانجا بناحق شهید شد. امیدی در اشعار خود کنایات صریحه به خواجه قوام‌الدین می‌گفته و همین کنایات سرانجام به قتل وی منجر گردید. مولف مخزن‌ال اخبار می‌نویسد: میانه مولانا امیدی و شاه قوام‌الدین نوربخشی زمانه طرح دشمنی انداخته و آن دو عزیز به خون یکدیگر تشنه شده بودند. شاه قوام‌الدین کمر قتل مولوی بر میان جان بسته بود و همیشه مترصد فرصت آن بود و مولانا امیدی در قصیده‌ای که در مدح میر عبدالباقی صدر گفته است در ضمن چند بیت اظهار این معنی نموده است.

مداحیم چو طی شد بشنو حکایت از وی
ویرانه‌ایست در وی دیوانه‌ایست عامل
دیوانه‌ای که تدبیر در وی نکرد تاثیر
دیوانه‌ای که زنجیر او را نساخت عاقل
دیوانه‌ای که افسون سازد جنونش افزون
دیوانه‌ای که مجنون شاگرد اوست حاصل
دیوانه‌ایست بر فن دیرینه دشمن من
از وی مباش ایمن و زمن مباش غافل
قتلش بچار مذهب جائز چو قتل افعی
دفعش بهفت ملت واجب چو دفع صائل

قتل امیدی به تحقیق در سنه ۹۲۵ هجری اتفاق افتاد و افضل نامی این قطعه را در تاریخ فوت وی سروده است: (افضل نامی را هم نوربخشی بی مزد نگذاشته مسموم ساختند تا در جوانی درگذشت)

نادرالعصر امیدی مظلوم
که بنا حق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد و فرمود
کای زسرودن من آگاه
سال تاریخ قتل من بنویس
آه از خون ناحق من آه
همین شاعر یک رباعی دیگر نیز درباره قتل امیدی ساخته است که ذیلاً درج می‌شود:

افسوس که طهران طرب انگیز نماند
گلزار امیدی ری دلاویز نماند
از ری بگریز نامی از ری بگریز
ری بود و همین امیدی آن نیز نماند

امیدی به تصریح فخرالزمانی هنگام شهادت بیشتر از شصت و پنجسال نداشت بنابراین باید ولادتش به سال ۸۶۰ اتفاق افتاده باشد. (در تواریخ متعدد ۹۲۹ بود شاه صادق هم ۹۲۹ ثبت کرده ولی ماده تاریخ افضل نامی که شهرتی هم دارد تاریخ قتل امیدی را شامل نیست و اگر دو الف ممدود را چهارهم بحساب بیاوریم ۹۲۷ می‌شود باز هم دو سال کم دارد. از تحقیقات محقق گرامی گلچین معانی در حاشیه تذکره میخانه)

ارادت فراوان امیدی نسبت به خاندان عصمت و طهارت:

ارادت امیدی نسبت به خاندان نبی اکرم (ص) در طی قصایدی که در منقبت سروده آشکار است. قصاید وی جزء بهترین قصاید زبان فارسی در مدح اهل بیت رسالت است، من جمله در قصیده‌ای به

مطلع:

هنگ صبح جو برکرد سرزلهجه نیل
کشید دست سحر خلعت پلنگ از پیل

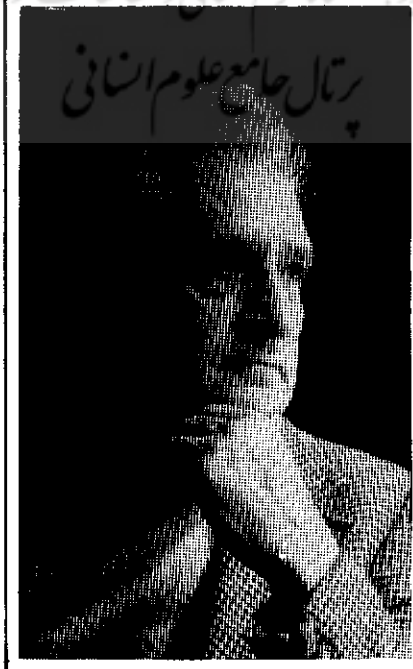
بدینگونه در ستایش می‌سراید:

ترا شرف نه به فضل صحابه آمد و پس
که دارد آل تو بر آل همگنان تفضیل
بود به برج نخستین علی زبرج دوم
حسن شناس و ببرج سوم حسین قتیل
علی و جعفر وانگه محمد باقر
مفسران کلامند و صاحب تاویل
سپهر انجم افلاک موسی کاظم

شهید ملك خراسان علی بن موسی
که آستان درش را ملك كند تقبیل
فلك نمونه‌ای از روضه ولایت اوست
در اونجوم و مه و آفتاب چون قندیل
دگر تقی و تقی، عسکری و پس مهدی

■ ارادت امیدی نسبت به خاندان نبی اکرم (ص) در طی قصایدی که در منقبت سروده آشکار است. قصاید وی جزء بهترین قصاید زبان فارسی در مدح اهل بیت رسالت است.

■ اشعار او اندک و دیوان او مختصر است ولی همین مایه شعر نشان می‌دهد که او در شاعری زبردست بود



که اوست بعد همه انبیا وصی و وکیل
همچنین در قصیده دیگر به مطلع:
بر آن سرم که اگر همت کند یاری
زیبار منت دونان کنم سبکباری
بدین گونه از نبی اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) نام می‌برد:

محمد عربی شاه کشور لولاک
به فقر فخر کند و با وجود سالاری
سر مهاجر و انصار حیدرکرار
که هم مهاجری او را سزد هم انصاری
کتاب فضل ورا آب بحر کافی نیست
که ترکی سرانگشت و صفحه بشماری

اشعار امیدی: فخرالزمانی می‌گوید: شاعری را دون مرتبه خود می‌دانسته چون طبیعت عالی داشته گاهی اراده شعر گفتن می‌کرده و هر چه می‌گفته خوب می‌گفته. در مجالس التفانس ترجمه فخری هروی آمده است که افصح الفصحاء واملح الشعراء رکن الاسلام والمسلمین سعدالدین مسعود الامیدی:

پیشوای سخنوران جهان
در سخن وصف او برون زیبان
آفتاب سپهر فضل و کمال

در ناب محیط عز و جلال
مولانا در همه اسلوب شعر مهارت تمام دارد. به تخصیص قصاید که آن وادی حق اوست و آبیاتش در رنگ قطعات این بزمین نصایح آمیز واقع می‌شود و این چند بیت از آنجاست و خوب گفته:

اگر کنی زبری مجوس کناسی
وگر کنی زبری جهود گل کاری
در این دو کار کره آنقدر کراهت نیست
در این دو شغل خسیس آن مثابه دشواری
که در سلام فرومایگان صدرنشین
بروی سینه نهی دست و سرفرود آری

در ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی آمده است که مولانا امیدی بر انواع شعر قادر، خصوصاً قصیده نیکو می‌گفته ولیکن قصیده او بر مردم مبارک نبوده و از این جهت اکابر جایزه او پیش از قصیده میدادند تا قصیده بنام ایشان نگذرد. سام میرزای صفوی در تحفه سامی می‌نویسد: مولانا امیدی به جودت طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم سرآمد شعرای زمان بوده و بی‌تکلیف از متاخرین کسی قصیده را بهتر از او نگفته.

درباره کمیت اشعار امیدی تذکره نویسان مختصر اختلافی دارند بعضی من جمله صاحب تذکره میخانه عدد قصاید او را هفده نوشته‌اند و بعضی مانند صاحب مجموعه اشعار (نسخه خطی کتابخانه ملك) هزده قصیده به او نسبت داده‌اند. صاحب مجموعه مذکور می‌نویسد:

امیدی هزده قصیده دارد که هزده هزار عالم نام کرده‌اند.

درباره تعداد غزل‌های وی نیز اختلاف است و صاحبان تذکره عدد آنها را از سه تا شش نوشته‌اند. رباعیات وی را نیز بعضی یازده نوشته و بعضی اصلاً اشاره نکرده‌اند.

اجمالاً باید دانست که از امیدی اشعار زیادی باقی

نمانده ولی همین مقدار کم نیز هنروی را در شاعری مسلم می‌دارد.

استاد گرانمایه جناب ذبیح‌اله صفا اطال الله بقائه می‌نویسند:

اشعار او اندک و دیوان او مختصر است ولی همین مایه شعر نشان می‌دهد که او در شاعری زبردست بود. کلام منتخب و پاکیزه او نشان از کثرت مطالعه وی در اشعار فصحا می‌دهد و مثل این است که او تا سخن را استادانه و استوار نمی‌یافت در شمار آثار خود نمی‌پذیرفت و همین امر خود می‌تواند دلیل خوبی برای قلت اشعار وی باشد.

علاوه بر این گویا امیدی به سبب جاه و مکتبی که داشت از طبع شعر خود به هیأت حرفه‌یی استفاده نمی‌کرد. شعر و حتی مدح دو سه تن از رجال عهد برای او بیشتر جنبه تفتن داشت تا ارتزاق. چند قصیده و غزل که از او بازمانده استادانه و یادآور مهارت استادان قدیم است و ساقی‌نامه او از حیث جزالت و فخامت الفاظ و دقت معانی و افکار عالی خوبی که در آن یکبار رفته بی‌تردید از جمله سابق‌نامه‌های سرآمد به شمار می‌آید. فخرالزمانی مرد است که او طرز ظهوری فاریابی را دارد یا شیوه سلمان را. ولی حقیقت آنست که او طریقه استادان مقتدر پیشین را در برابر چشم داشت خواه انوری بوده باشد یا ظهیر یا هرکس دیگر و نظر به وسعت مطالعه در آثار آنان حاجتی به پیروی از یکی دوی دیگری در خود احساس نمی‌کرد.

ممدوحین امیدی:

۱- امیر یار احمد اصفهانی ملقب به نجم ثانی وزیر شاه اسمعیل اول بعد از قوت امیر نجم زرگر به وزارت رسید و در ۹۱۸ بعد از قتل عام بلده قرشی در ناحیه غجدوان بدست لشکریان عبیدخان از یک اسیر شد و به قتل رسید. امیدی هر قصیده‌یی که در مدح وی می‌گفت، سی تومان تبریزی صله می‌یافت (حبیب السیر جلد ۴ ص ۵۲۶ خزانه عامره ص ۲۴ و ۳۹۸ حاشیه گلچین معانی بر تذکره میخانه)

۲- امیر نظام‌الدین عبدالیاقی بن صفی‌الدین بن امیر بغیات‌الدین بن شاه نعمت‌الله ولی ابتدا به منصب صدارت شاه اسمعیل ماضی مامور گشته بین الاقران ممتاز و مستثنی گردید، بنا بر وفور اعتقادی که امیر نجم ثانی را بدان سلسله علیه بود در حین عزیمت ماوراءالنهر آن جناب را به نیابت خویش تعیین فرمود و پس از فوت وی، میرمزبور در امر وکالت مستقل گشته روز بروز کوکب جاه و جلالش صفت ارتفاع می‌پذیرفت تا که در جنگ چالدران (سال ۹۲۰) شربت شهادت چشید.

«هفت اقلیم»

در سلیقه انشاء نیز از بی‌نظیران بود و گاهی به گفتن شعر نیز میل می‌نمود تخلص باقی می‌کرد دیوان غزل تمام کرده از اوست:

مسکن شده کوچه ملامت ما را
ره نیست بوادی سلامت ما را
درویشانیم ترک عالم کرده



■ دربارهٔ کمیت اشعار امیدی
تذکره نویسان مختصر اختلافی
دارند بعضی من جمله صاحب
تذکره میخانه عدد قصاید او را
هفده نوشته‌اند و بعضی مانند
صاحب مجموعه اشعار (نسخه
خطی کتابخانه ملك) هژده قصیده
به او نسبت داده‌اند.

اینست طریق تا قیامت ما را

من کیم بر سرکوی تو یکی شیدانی
عاشقی، دلشده‌ئی، سوخته‌یی، رسوائی
مال و جاهی که درین عالی پردرد و غمست
اندک و بیش ندیدیم جویی غوغائی
از جهان دست کشیدیم و شدید آسوده
بنهادیم روان بر سرعالم یسانی
بهرتر از ملك جهانست سراسر باقی
بفراغت نظری بر رخ مه سیمائی

۳- خواجه حبیب‌الله ساوجی: خواجه کریم‌الدین حبیب‌الله ساوجی وزیر دورمیش‌خان حاکم کل خراسان، یکی از اسخپای زمان خود بود و او را جماعت شاملو به علت نرسیدن موجب در ۹۳۲ کشتند خواندمیر تاریخ حبیب‌السیر را بنام او تسمیه کرده است (احسن التواریخ ص ۱۹۷ و حبیب‌السیر، به نقل از حواشی میخانه تصحیح احمد گلچین معانی)

(۱) در تحفه سامی آمده است که: افضل نامی
طهرانیست و بقدر طالب علمی دارد، شعرش بغایت
رنگین و متین است و در انشای جوانی درگذشت، مردم

را گمان بود که نوربخشیه او را تسمیم نموده‌اند. این دو مطلع از اوست.

پیش مردم چند لایح گز سگانم یار را
آن چنان کن تا شود خاطر نشان اغیار را

همیشه داغ غم بردل خرمن بودست
گلی که چیده‌ام از عاشقی همین بودست
تقی‌الدین اوحدی در عرفات العاشقین مینویسد:
از اول جوانی تا آخر عمر در خدمت مولانا امیدی
بسر میکرد و او را دیوان غزلت، ازوست:

چه سود پیش تو فریاد و بیقراری من
نه آه در تو اثر میکند نه زاری من
امیدم از تو مبدل بنا امید می‌شد
نتیجه عجیبی داد امیدواری من

چرا همیشه غم‌نیم نگاه باید داشت
چه کرده‌ام که و خیم نگاه باید داشت
اگر نه در خور لطفم برای جور خوشم
نه از ابری همین نگاه باید داشت

کی راز دل خود بتو گفتم، که پس از من
چون مدعیان با درودیوار نگفتی

نیاز و ناز مرا و ترا نه امروزیت
میان ما و تو تا بوده اینچنین بودست
(نقل از حواشی میخانه تصحیح احمد گلچین معانی)

منابع:

تذکره عرفات العاشقین تقی اوحدی
تذکره خلاصه‌الاشعار تقی‌الدین کاشی
تذکره میخانه فخرالزمانی به تصحیح احمد گلچین معانی
مجموعه اشعار (جنگ خطی مضبوط در کتابخانه ملك)
نقائس المائر
تاریخ حبیب‌السیر
احسن التواریخ حسن روملو
تذکره آتشکده
مخزن الاخبار
مجالس النقائس امیرعلیشیر و لطائف‌نامه
مجمع‌الفصحا
نتایج الافکار
تاریخ ادبیات پروفیسور برون
تذکره نصرآبادی
تذکره هفت اقلیم
ریحانه الادب
تاریخ ادبیات در ایران دکتر ذبیح‌اله صفا
ریاض‌الشعرا
مجموعه شماره ۵۳۳۹ کتابخانه ملك

